

www.ketab.ir

قصه های ننه های بجنوردی

محمدعلی صدری



محمد علی صدری



+۹۸۹۱۵۴۳۲۲۳۸

Dorjesokhan@gmail.com

قصه‌های ننه‌های بجنوردی

دبیر بخش ادبیات: محمد پاک‌زاد

چاپ اول: ۱۴۰۰ شماره گاه: ۲۰

گرافیک و کتاب آرایشی: انتشارات درج سخن

سرشناسه: صدری، محمدعلی، ۱۳۳۱-، گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور: قصه‌های ننه‌های بجنوردی/محمدعلی صدری.

مشخصات نشر: بجنورد: درج سخن، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۱۴۶ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۴۱۵-۸۶-۶

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴ -- مجموعه‌ها

موضوع: Short stories, Persian -- ۲۰th century -- Collections

رده بندی کنگره: PIR۴۲۴۹

رده بندی دبویی: ۸۴۳/۶۲۰۸

شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۴۲۱۴۸

وضعیت رکورد: فیبا

خراسان شمالی، بجنورد، بلوار استقلال، استقلال ۲۳، پلاک ۱۴، انتشارات درج سخن

خراسان رضوی، مشهد، بلوار معلم، معلم ۱۸، انتشارات درج سخن

@Dorjesokhanpublication

+۹۸۹۱۵۴۳۲۲۳۸ -۹۱۵۴۳۲۲۳۸ -۹۳۳۱۸۲۲۵۳۸

فهرست

۱۰.....	دختر مو طلایی
۱۴.....	دختر خوش قلب و با ایمان و شیر جوان
۲۰.....	جمشید یتیم و شجاع
۳۰.....	پادشاه شهر چهل گیس
۴۰.....	قصه بابا خارکن
۴۴.....	قصه قناری و عروسک و قوشمه
۵۲.....	الیاس پهلوان
۵۹.....	داستان سهیل شجاع و مهربان
۶۶.....	قصه خار کن و مار زنگی
۷۵.....	قصه پادشاه و آرش دلیر
۸۴.....	قصه سعید دلاور و کمال
۹۰.....	قصه مهرداد زرنگ و مهتاب کم عقل
۹۶.....	قصه زخم زبان از زخم شمشیر بد تراست
۹۹.....	قصه شمش طلای زیبا
۱۰۶.....	شش برادر و یک خواهر شجاعی بنام مانیا
۱۱۴.....	قصه عبرت دانایان
۱۱۸.....	قصه مرد خشن و بیرحم
۱۲۷.....	روباه حيله گر و بی دم
۱۳۱.....	عاقبت نیکی و بدی
۱۳۹.....	قصه پادشاه و آریان مهربان و دو پسر دیگر

پیشگفتار

تقدیم به پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌هایی که با چهره‌های نورانی و دست‌های نرزان و چشم‌های کم‌سو نگران ماها بودند. آنهایی که روزگار جوانی خود را صرف رفاه و آسایش و آرامش ما کرده‌اند و امروز این‌گونه علیل و ناتوان و شده‌اند که حتی بعضی‌ها توانایی یک قدم برداشتن را ندارند.

ما نباید خود را جوان و مغرور و رشید بدانیم و آنها را چون نردبان‌های اسقاطی و میزها و مبل‌های کهنه و وسایل برقی سوخته در انبارهای خانه‌هایمان زیر گرد و غبار رها کنیم. آن لقمه‌های کوچکی که با دستان ظریف و نازکشان در دهانمان گذاشتند، با اولین قدم برداشتن و راه‌رفتن ما خندیدند، با اولین کلمه و جمله گفتن «پدر جون» و «مادر جون» هورا کشیدند و برای دیگران تعریف کردند به یاد بیاوریم و بدانیم که آنها ریشه‌های قوی درخت‌های تنومندی بودند که ما شاخه‌های آن هستیم.

به جوانی و غرور خود ننازیم که روزی ما همچون آنها خواهیم شد. روزگار می‌چرخد و فصل‌ها از پشت هم می‌آیند، می‌روند و شب و روز چون موش‌های سیاه و سفید رشته عمرمان را می‌خورند و هر روز کوتاه‌تر می‌کنند و روزی این برف پیری بر محاسن ما خواهد نشست.